

بررسی ارتباط ضرورت با گزاره پیشینی

سید احمد غفاری قره باغ^۱

محسن جوادی^۲

چکیده

از تفاوت‌های مهم بین معرفت پیشینی و پسینی این است که ما در معارف پیشینی صرفاً به حمل محمول بر موضوع پی نمی‌بریم، بلکه به ضرورت و الزام این حمل نیز منتقل می‌شویم. کانت گزاره‌های متافیزیکی، علم‌الطبیعه و ریاضی را اساساً به جهت کشف ضرورت در آنها، پیشینی تلقی می‌کند و در خصوص منشأیابی برای کشف ضرورت در نحوه ارتباط اجزای گزاره، راه‌حل شهود را به میان می‌آورد.

در این نوشتار، ابتدا به تعاریف معرفت پیشینی می‌پردازیم و سپس انتقادات کربیکی بر ملازمه بین ضرورت و پیشینی بودن را طرح می‌کنیم. در انتها نیز بر این نکته تاکید می‌کنیم که همان‌طور که گزاره پیشینی نمی‌تواند به تجربه تکیه کند، همچنین ممکن نیست که ناقض تجربی بتواند آن را نقض کند.

کلیدواژه‌ها: معرفت پیشینی، ضرورت، تجربه، شهود.

۱. دانشجوی دکترای فلسفه - استاد همکار مجتمع امام خمینی (ره).

۲. دانشیار دانشگاه قم.

۱. مقدمه

یکی از مسائل محوری در بحث‌های نظری، شناسایی حوزه و قلمرو نفوذ یک اصطلاح علمی است که از این طریق می‌توان به قدرت تأثیر آن معنی و صحت ارزیابی‌های علمی موجود در آن علم خاص پی برد؛ آنچه در این نوشتار آمد، نمونه‌ای از همین نوع سنجش است که میدان حضور و قلمرو معرفت پیشینی را در مقایسه با قلمرو حضور معنای ضرورت بررسی می‌کند؛

مفاهیم پسینی و پیشینی مانند بسیاری از مفاهیم فلسفی ابتدا کاملاً روشن می‌نمایند، ولی به تدریج و در مقام تعیین مصادیق، سبب ابهام و اختلاف نظر می‌شوند. این ابهام‌ها نشان می‌دهند که گرچه تمایز پیشین و پسین ممکن است ساده به نظر برسد، اما ابواب و موضوعاتی مبنایی و دشوار را در فلسفه طرح می‌کند. امروزه این اختلاف در شکل‌های دیگری قوت دارد و این واقعیت که شکل افراطی تجربه‌گرایی از سوی بسیاری افراد که خودشان را عقل‌گرا می‌دانند، با مقاومت رو به رو شده، خود نشان‌دهنده این است که این سؤال که مرز میان فهم پسین و فهم پیشین دقیقاً کجاست، هنوز یک سؤال زنده، مهم و تأثیرگذار است. بنابراین، ابتدا به تعریف معرفت پیشینی می‌پردازیم و سپس به مقایسه این مفهوم با سایر مفاهیم مورد نظر خواهیم پرداخت.

۲. تعاریف معرفت پیشینی

«پیشینی» در معنی لغوی، گاهی بر حسب تقدم و ترتب زمانی است که از آن می‌توان به «پیشینی تاریخی» تعبیر کرد؛ در این نوع برداشت از واژه پیشینی که به شدت، نگرشی عرفی به این لفظ خواهد بود، دانش پیشینی دانشی است که مقدم بر سایر علوم تحصیل شده باشد، آن هم تقدم زمانی. ولی این واژه، معنای اصطلاحی نیز دارد که امروزه در معرفت‌شناسی محل بحث است. آیر می‌نویسد: «آنچه مورد بحث ماست - وقتی که می‌گوییم حقایق منطق و ریاضی مستقل از تجربه معلوم‌اند. [یعنی پیشینی‌اند] - مسئله تاریخی دربارهٔ طریق اکتشاف آنها در ابتدا، یا مسئله روان‌شناسی دربارهٔ طریقه‌ای که انسان این حقایق را می‌آموزد نیست، بلکه مسئله‌ای علم‌المعرفتی است.» (Ayer, 1956, P. 86)

و نیز هاسپرس می‌گوید: «وقتی دانشی را پیشین می‌خوانیم، منظورمان این نیست که از نظر ترتیب زمانی بر هر تجربه‌ای تقدم دارد، در اینجا مبدأ زمانی شناخت مورد نظر نیست. مسئله این نیست که ما از چه راهی به این شناخت می‌رسیم، بلکه راه تحقیق صدق آن مطرح است... وقتی شما به صدق قضیه‌ای علم پیشینی دارید، دیگر نیازی نیست که به موارد تجربی متوسل شوید تا بدانید که همیشه برقرار است.» (هاسپرس، ۱۳۷۰، ص ۴۰۱)

به نظر می‌رسد واژگان دانش پسینی و پیشینی را کانت ابداع کرد و معنایی که کانت با چنین تنسیق عظیم فلسفی‌ای از آنها اراده کرد، قبل از او استفاده نشده بود. پیتون می‌نویسد: «اساس فعالیت کانت در به وجود آوردن تحول فلسفی، در بیان این نکته است که انسان دارای معرفت پیشینی است. رابطه انسان و جهان خارج بدین نحو است که یا علم انسان، منطبق بر جهان خارج است و یا جهان

خارج مطابق با علم انسانی است که بر طبق فرض اول، داشتن معرفت پیشینی ممکن نیست، ولی بر طبق فرض دوم، می‌توان امکان چنین معرفتی را معقول دانست که فرض اخیر، اساس تعلیم و تحوّل فلسفی کانت به شمار می‌رود». (Paton, 1968, P. 76)

آنچه با تعبیر «انقلاب کپرنیکی کانت» از آن یاد می‌شود، همین قسمت از نظریه مبنایی وی است که ذهن، محور فهم بوده و خارج، تابع عناصر شناسایی است، برخلاف نظریه معروف که عالم خارج، محور فهم بوده و ذهن تابع تحولات عالم عین معرفی می‌شود. مطابق دیدگاه کانت، مقسم این دو اصطلاح، مطلق علم و دانش است و به نظر او در همه این اقسام، دانش پیشینی و پسینی، متمایز از همدیگر وجود دارند.

۲. ۱. شیوه اول برای تعریف دانش تصدیقی پیشینی

یک باور و مدّعی به نحو پیشین توجیه می‌شود اگر توجیه معرفتی آن یعنی دلیل و مجوّز برای صادق تلقی کردن آن، به هیچ وجه مبتنی و وامدار تجربه ظاهری و باطنی نباشد. اما اگر توجیه آن مبتنی بر چنین تجربه‌ای باشد، گفته می‌شود که به نحو پسین و تجربی توجیه شده است. کانت نیز این معنا از «پیشینی» را، یعنی پیشینی بر حسب توجیه را منظور می‌داشت، در آنجا که می‌نویسد: «در اینکه شناخت ما سراسر با تجربه آغاز می‌گردد، به هیچ روی تردید نیست. زیرا در غیر این صورت، قوه شناخت چگونه می‌بایست به عمل بیدار شود، اگر نه جز از راه برابری استاهایی که بر حس‌های ما اثر می‌گذارند و هم از خود تصویرهایی را ایجاد می‌کنند و هم توانایی فهم را به جنبش وامی‌دارند تا به هم‌سنجیدن و پیوستن یا جدا کردن آن تصویرها پردازد و بدین‌سان مایه خام تأثرهای حسی را برای گونه‌ای شناخت برابری استاها به عمل آورده، که تجربه نامیده می‌شود؟ بنابراین، از حیث زمان، هیچ شناختی در ما پیش از تجربه نمی‌آید، بلکه هرگونه شناخت با تجربه آغاز می‌گردد.

ولی اگرچه شناخت ما سراسر با تجربه شروع می‌شود، با این همه از اینجا بر نمی‌آید که شناخت ما سراسر ناشی از تجربه باشد ... پس دست‌کم پرسشی وجود دارد که به بازجویی دقیق‌تری نیازمند است و در نگرش نخستین نمی‌توان بی‌درنگ بدان پاسخ گفت و آن اینکه: آیا چنان شناختی وجود دارد که از تجربه و حتی از همه تأثرهای حسی مستقل باشد؟ چنین شناخت‌هایی، پیشینی نام دارند و از شناخت‌های تجربی که سرچشمه آنها پسینی، یعنی در تجربه است، تمییز داده می‌شوند». (کانت، ۱۳۶۲، ص ۷۳ - ۷۴)

برای توضیح کلام کانت، به این مثال دقت کنید:

(۱) اگر یوری در آلماتا زندگی کند و آلماتا پایتخت قزاقستان باشد، آنگاه یوری در پایتخت قزاقستان زندگی می‌کند.

(۲) یوری در آلماتا زندگی می‌کند.

برای ملاحظه صدق گزاره (۱) لازم است شما آنچه را که گزاره (۱) بیان می‌کند بدانید. صرفاً با

اندیشیدن و بدون کمک گرفتن از هر گونه اطلاع تجربی، کافی است تا درباره صدق یا کذب گزاره (۱) تصمیم بگیرید. برخلاف این حالت، اندیشیدن به تنهایی برای مشخص ساختن اینکه گزاره (۲) صادق یا کاذب است، کفایت نمی‌کند، بلکه برای یافتن ارزش صدق گزاره دوم شما باید آن نوع از تجربه را که برای به دست آوردن اطلاعات مورد نیاز لازم است کسب کنید. روشن است که چنین تجربه‌هایی برای دریافتن صدق گزاره (۱) ضروری نیست. بدین‌سان کانت می‌تواند بگوید در حالی که شما به نحو «پیشینی» معرفت دارید که گزاره (۱) صادق است اما معرفت به گزاره (۲) پسینی است.

مفهوم معرفت پیشینی در این تعریف، ارتباط تنگاتنگی با توجیه پیشینی دارد؛ زیرا آنچه یک معرفت را «پیشینی» می‌کند راهی است که آن معرفت از آن راه توجیه می‌شود. توجیه از راه تجربه، یکی از انواع توجیه به شمار می‌آید، همچنان که توجیه از راهی مستقل از تجربه، نوع دیگری از توجیه است. از این رو، «معرفت پیشینی» را توانستیم به عنوان معرفتی معرفی کنیم که توجیه آن به طور پیشینی است. البته این تعریف، چندان روشن‌گر نیست؛ زیرا به ما نمی‌گوید چه چیز، «توجیه» را پیشینی می‌کند. اگر بخواهیم از نگاه کانت سخن بگوییم یک باور تنها هنگامی به صورت پیشینی مورد توجه قرار می‌گیرد که توجیه آن، مستقل از تجربه باشد. این تعریف، دو مسئله را پدید می‌آورد. نخست آنکه ما دقیقاً چه معنایی از مفهوم تجربه را قصد می‌کنیم؟ دوم آنکه، منظورمان از استقلال از تجربه چیست؟

فرض کنید ما از تجربه، تجربه حسی و تجربه ظاهری را قصد کنیم؛ یعنی تجربه، عبارت باشد از بینایی، شنوایی، بساواایی، بویایی و چشایی. در این مورد، تعریف کانت را به شکل زیر می‌توانیم صورت‌بندی کنیم:

شیوه اول / تقریر اول: شخص الف در باور به گزاره «ب»، به صورت پیشینی موجه است فقط و فقط اگر توجیه شخص الف برای باور به ب، متکی به تجربه حسی نباشد. در این صورت، معرفت پیشینی شامل مصادیق وسیعی همچون حقایق ریاضی، حقایق منطقی و حتی شناخت خویشتن خواهد بود. (Moser, 1987, p. 1)

اما این تعریف، قانع‌کننده نیست و به تعبیر دقیق‌تر بیش از اندازه وسیع و باز است؛ زیرا باورهایی وجود دارند که اگر چه توجیه‌شان متکی به تجربه حسی نیست، اما به طور پیشینی موجه نیستند. فرض کنید من به این قضیه باور دارم که: «امروز صبح درباره شام فکر می‌کردم». این باور، پیشینی نیست، زیرا توجیه آن به تجربه حافظه‌ای^۱ من متکی است یعنی به اینکه باید به طور روشن به یاد آورم که امروز صبح درباره شام امشب چه فکری داشته‌ام. اما تجربه حافظه‌ای [= تجربه براساس حافظه]، نوعی تجربه حسی و ظاهری به شمار نمی‌آید و از این رو، توجیه من برای باور به اینکه: «امروز صبح درباره شام امشب فکر می‌کردم»، به تجربه حسی وابسته نیست. بنابراین، تعریف فوق این نتیجه غلط را به دست

می‌دهد که من در باور به اینکه: «امروز صبح درباره شام فکر می‌کردم» به صورت پیشینی موجّه هستیم. استدلال مشابهی را می‌توانیم به لحاظ مبحث درون‌نگری^۱ بیان کنیم. مثلاً توجیه من درباره باور به اینکه: «اکنون دوست دارم تکه‌ای شکلات بخورم»، وابسته به هیچ تجربه حسی‌ای نیست. بدین‌سان، تعریف مذکور به این امر دلالت می‌کند که باور من در اینجا به طور پیشینی موجه است. اما در این مورد، این نتیجه‌گیری غلط به شمار می‌آید؛ زیرا باور من در اینجا به صورت پیشینی موجه نیست؛ چراکه توجیه آن به «تجربه من درباره میل به خوردن تکه‌ای شکلات» متکی است. اگر چنین تجربه‌ای نداشته باشم، نمی‌توانم به گونه‌ای موجّه معتقد باشم که به تکه‌ای شکلات علاقه‌مندم. بدین‌سان، بار دیگر روشن می‌شود که تعریف مذکور ناقص است.

دو مثال فوق نشان می‌دهد که اگر «توجیه پیشینی» را به عنوان «توجیهی که مستقل از تجربه است» تعریف کنیم آنگاه مفهوم تجربه، نه تنها شامل تجربه حسی می‌شود بلکه تجربه‌های مربوط به حافظه و درون‌نگری را نیز در برمی‌گیرد. به نظر می‌رسد طبق برداشت صحیح از کلام کانت، وی نیز «تجربه حسی» مورد پرهیز در پیشینی را اعم از تجربه درونی و بیرونی می‌داند. (Idem., p. 880) چنان که دیگران نیز چنین برداشتی از کلام او دارند. (مینار، ۱۳۷۰، ص ۵۷) بنابراین، پیشینی در کلام کانت، به دانشی اطلاق می‌شود که از هرگونه دریافت حسی، اعم از درونی و بیرونی، مستغنی است. (یونینگ، ۱۳۷۸، ص ۴۳)

اما یک تعریف، علاوه بر آنکه باید جامع افراد باشد باید مانع اغیار نیز باشد؛ پس در اینجا باید بدانیم که مفهوم تجربه شامل چه چیزهایی نمی‌شود. اینک برای اینکه بدانیم «توجیه پیشینی» از چه نوع معرفتی لازم نیست مستقل باشد باید بپرسیم: از نظر عقلی چه درکی نسبت به دو گزاره زیر داریم؟

$$\text{گزاره (۲): } ۲+۲=۴$$

$$\text{گزاره (۳): } ۲+۲=۵$$

الوین پلانتینگا می‌گوید در حالی که درک می‌کنیم گزاره (۲) درست است اما درباره گزاره (۳)، نادرستی آن را درک می‌کنیم. (Plantinga, 1993, P. 104) به تعبیر پلانتینگا، گزاره (۲) در ما احساس الزام ایجاد می‌کند در حالی که گزاره (۳) نوعی انزجار در ما پدید می‌آورد. به پیروی از پلانتینگا می‌توانیم بگوییم که تجربه‌هایی از قبیل تجربه الزام و انزجار وجود دارند. بسیاری از باورهای پیشینی با تجربه‌ای از الزام عقلی همراه‌اند.

اگر درباره توجیه پیشینی گفته می‌شود که مستقل از تجربه است، منظور آن نیست که باید از تجربه‌هایی مانند «الزام عقلی»، مستقل باشد. از این رو، در تعریف توجیه پیشینی به عنوان «توجیهی که مستقل از تجربه است»، مفهوم تجربه شامل تجربه مربوط به حافظه و درون‌نگری خواهد بود و در عین

1. instrospection

حال، تجربه‌ی مربوط به الزام عقلی را شامل نمی‌شود.

حال آیا این تعریف مستلزم آن است که اگر شما به گزاره‌ی زیر باور داشته باشید:

(۱) اگر یوری در آلماتا زندگی می‌کند و آلماتا پایتخت قزاقستان است آنگاه یوری در پایتخت

قزاقستان زندگی می‌کند.

آنگاه آیا شما به طور پیشینی در این باور موجه خواهید بود؟ از آنجا که توجیه شما در باور به گزاره‌ی (۱)، نه بر حس مبتنی است و نه بر تجربه‌ی مربوط به حافظه یا درون‌نگری، بنابراین پاسخ به پرسش فوق مثبت خواهد بود. لیکن این اعتراض را می‌توانیم مطرح کنیم که توجیه شما برای باور به گزاره‌ی (۱)، بر تجربه متکی است. شما نمی‌توانید در باور به گزاره‌ی (۱)، توجیه داشته باشید، بی‌آنکه معنای آن گزاره را بفهمید و شما نمی‌توانید معنای آن گزاره را بفهمید مگر آنکه معنای مفاهیم مرتبط با آن گزاره را فهمیده باشید. بنابراین، برای موجه بودن شما در باور به گزاره‌ی (۱) شما باید مفاهیم «شهر»، «ملت» و «پایتخت» را فهمیده باشید و ممکن نیست معنای این مفاهیم را آموخته باشید، بی‌آنکه تجربه‌های زیادی را به دست آورده باشید. معمولاً یادگیری چنین مفاهیمی مستلزم تعامل‌های اجتماعی پیچیده میان والدین، فرزندان، معلمان، دانشجویان و مانند آن است و به شمار فراوانی از تجربه‌ها نیاز دارد. در واقع برای هر گزاره مفروضی مانند گزاره‌ی فوق، توجیه شما برای باور به آن گزاره نمی‌تواند از تجربه‌هایی که برای یادگیری مفاهیم مندرج در آن گزاره ضروری است، مستقل باشد. بنابراین، آشکارا به نظر می‌رسد که توجیه شما برای باور به گزاره‌ی (۱) به تجربه‌های فراوان متکی است و از این رو «پیشینی» به شمار نمی‌آید.

در پاسخ به این اعتراض باید بپذیریم که تجربه‌هایی را که شما هنگام یادگیری مفاهیمی که در گزاره‌ی (۱) مندرج است به دست آورده‌اید، برای توجیه باورتان به گزاره‌ی مزبور ضروری است. اگر شما آن تجربه‌ها را به دست نمی‌آوردید معنای گزاره‌ی (۱) را نمی‌فهمیدید و نمی‌توانستید برای باور به آن توجیهی داشته باشید. اما وقتی شما اکنون در باور به گزاره‌ی (۱) موجه هستید تجربه‌هایی که هنگام یادگیری کلمات معین به دست آورده‌اید مطمئناً اکنون دیگر نقشی در توجیه ایفا نمی‌کنند. به عبارت دیگر، مؤلفه‌ها و تجارب دخیل در فهم مفردات یک گزاره، متفاوت‌اند از تجربیاتی که برای فهم اسناد مفردات به یکدیگر مورد نیاز هستند. دقیقاً به همین دلیل، این عبارت که: «شخص در باور به گزاره‌ی خاصی به صورت پیشینی موجه است»، با توسل به مفهوم «استقلال از تجربه» تعریف شده است. به این معنا که «تجربه» نباید عاملی باشد که توجیه آن شخص را در باور به گزاره‌ی مورد نظر پدید می‌آورد یا شخص را در باور به آن گزاره موجه می‌کند. اگر شما به طور پیشینی در باور به گزاره‌ای، موجه باشید، آنگاه هر آنچه که در پیدایش توجیه شما نقش دارد باید چیزی غیر از تجربه باشد. البته آنچه گفتیم کاملاً با این حقیقت سازگار است که اگر شما قبلاً برخی تجربه‌ها را در اختیار نداشتید آنگاه نمی‌توانستید در باور به گزاره‌تان موجه باشید.

از نکات مهم در تعریف مذکور آن است که توجیه پیشین در تعریف مذکور یک تعریف سلبی است

و مبین این نکته است که توجیه پیشین به چه چیزهایی محتاج نیست و لیکن در این حیث که به چه چیزهایی وابسته است، لسان گویایی ندارد؛ لذا در اینجا بهتر است از تمایز میان تجربه محض عقلی و تجربه غیرمحض عقلی استفاده کنیم. هنگامی که گزاره «ب» را ملاحظه می‌کنید و تجربه‌ای از قانع شدن نسبت به صدق «ب» دارید و تجربه شما متضمن ادراک حسی، درون‌نگری و حافظه نیست در این حالت نسبت به صدق «ب» از تجربه محض عقلی برخوردارید.

تجربه محض عقلی درباره «ب» می‌تواند با واسطه یا بی‌واسطه باشد. حقایق ساده ریاضی، حقایق ساده منطقی و اکسیوم‌های منطق از تجربه‌هایی هستند که بی‌واسطه‌اند؛ یعنی فهم آنها برای حصول چنین تجربه‌هایی کافی است. اما در مورد گزاره‌های پیچیده‌تر، ممکن است استدلال صوری یا اثبات تخصصی برای حصول تجربه عقلی نسبت به صدق «ب»، ضروری باشد.

تجربه عقلی محض همان است که ما با تعبیر اندیشه صرف بدان اشاره می‌کنیم؛ کلام یونگ اشاره به همین معنی دارد: «ما بخش اعظم دانش خود را از طریق مشاهده عالم خارج (ادراک حسی با حواس ظاهره) و دریافت حالات درونی خودمان (ادراک با حواس باطنه) به دست می‌آوریم. این نوع از دانش، تجربی نامیده می‌شود. ولی بعضی از دانش‌ها و معارف تنها از طریق اندیشیدن به دست می‌آیند. این نوع از دانش، پیشینی گفته می‌شود». (یونگ، ۱۳۷۸، ص ۴۳)

اگر شما درباره صدق «ب» از تجربه محض عقلی برخوردار باشید و در عین حال، شواهدی داشته باشید که: «باور به «ب» کاذب است»، آنگاه تجربه شما الغاء یا ابطال شده است و در باور به «ب» موجه نیستید. فرض کنید شما در یک کلاس منطق حضور دارید و با تنظیم و ارائه یک برهان اثبات می‌کنید که «فرمول F_1 ، مستلزم F_2 است». شما مراحل این اثبات را معتبر تلقی می‌کنید و متقاعد می‌شوید که گزاره زیر صادق است:

(۱) F_1 ، مستلزم F_2 است.

اما به محض آنکه استادان، استدلالتان را بررسی می‌کند به شما می‌گوید که اثبات شما، معتبر نیست. در این حالت، اعتقادتان به اینکه «گزاره (۱) صادق است» در توجیه نمودن شما برای باور به گزاره (۱) ناکام می‌ماند، زیرا با رأی و نظر استادان الغاء شده است.

بنابراین، شاید ما بتوانیم «توجیه پیشینی» را با استفاده از مفهوم تجربه محض عقلی و الغائنده درباره صدق «ب» تعریف کنیم تا در عین حال، تعریفی اثباتی ارائه کرده باشیم:

شیوه اول / تقریر دوم: شخص در باور به «ب» فقط و فقط در صورتی به طور پیشینی موجه

است که شخص یک تجربه عقلی محض و الغائنده درباره صدق «ب» داشته باشد.

۲.۲. شیوه دوم برای تعریف پیشینی بودن

برخی فیلسوفان کوشیده‌اند «پیشینی بودن» را بدین ترتیب تعریف کنند: دلیل اینکه توجیه گزاره‌های

پیشینی، نیازمند تجربه نیست آن است که برای شناسایی و درک صدق یک گزاره پیشینی، فهم آن، همه چیز است که لازم داریم:

شیوه دوم / تقریر اول: شخص در باور به گزاره «ب» فقط و فقط در صورتی به طور پیشینی موجه است که ضرورتاً اگر شخص، «ب» را بفهمد آنگاه در باور به صدق «ب» موجه باشد. Chisholm, (1989, P. 30; Hamlyne, 1967, p. 141)

برای مثال، این گزاره که: «هرچه قرمز باشد رنگی است»، به گونه‌ای است که به محض آنکه آن را بفهمید در باور به آن موجه خواهید بود.

نقد:

مشکل تعریف «شیوه دوم / تقریر اول» آن است که بسیار «بسته» است. فرض کنید شما در باور به گزاره «ب» بر اساس یک اثبات ساده، به طور پیشینی، موجه هستید. حال اگر برای بررسی اینکه «ب» صادق است یا خیر، به اثبات «ب» نیازمند باشید آنگاه ما نمی‌توانیم بگوییم ضرورتاً اگر شما «ب» را بفهمید آنگاه در باور به «ب» موجه هستید. زیرا پیش از اثبات «ب»، شما آن را بی‌آنکه در باور به آن موجه باشید، فهمیده‌اید. بنابراین، «شیوه دوم / تقریر اول» مستلزم آن است که اگر توجیه شما برای «ب» بر پایه یک «اثبات» استوار شده باشد آنگاه «پیشینی» نیست. اما اگر اثبات شما برای «ب» در حد خود، پیشینی باشد - یعنی اگر تجربه، نه برای معرفت نسبت به مقدمات آن و نه برای دانستن اینکه: «مقدمات، مستلزم نتیجه‌اند» ضروری باشد - آنگاه به «شیوه دوم / تقریر اول» چنین اشکال می‌شود که در این حالت شما در باور به «ب» از «توجیه پیشینی» برخوردار خواهید بود، حال آنکه این تعریف، این مورد و موارد مشابه این را خارج از حیطه پیشینی می‌داند.

بنابراین، باید میان توجیه پیشینی به معنای «بسته» و معنای «باز» تمایز قایل شویم. در معنای بسته، گزاره‌های پیشینی به گزاره‌هایی محدود می‌شوند که فهم آنها برای توجیه باور به آنها کافی است. ما می‌توانیم این گزاره‌ها را که به معنای اول، پیشینی هستند اکسیوم^۱ها [= اصول بدیهی] بنامیم. یک اکسیوم، حقیقتی ضروری است که قابل اثبات نیست؛ به این معنا که هیچ گزاره دیگری وجود ندارد که ما آن را بهتر از آن گزاره مزبور فهمیده باشیم. شناسایی و شناخت صدق یک اکسیوم از هیچ گزاره دیگری گرفته نشده است، بلکه صرفاً از فهم آن ناشی می‌شود. البته تعبیر اصول بدیهی برای اکسیوم، نباید ما را با اصول متعارف و یا اصول موضوعی مصطلح در ریاضی و هندسه که نیازمند اثبات هستند، هرچند اثبات‌ناشده پذیرفته می‌شوند، به اشتباه اندازد.

پیشینی به معنای «باز»، به این معناست که یک گزاره پیشینی، گزاره‌ای است که یا یک اکسیوم

1. axioms

است یا اینکه معرفت به آن بر اساس یک اثبات حاصل شده است. اگرچه تعریف «شیوه دوم / تقریر اول» نمی‌تواند تعریف موقفی برای «توجیه پیشینی» به معنای باز به شمار آید؛ اما به عنوان تعریف برای یک اکسیوم به توفیق دست می‌یابد. بنابراین، ما می‌توانیم از آنچه در این تعریف آمده است استفاده کنیم و آن را برای تعریف مفهوم یک اکسیوم به کار ببریم آنگاه خواهیم داشت:

تعریف اکسیوم: گزاره «ب» یک اکسیوم برای شخص است، فقط و فقط در صورتی که ضرورتاً اگر شخص، «ب» را بفهمد آنگاه شخص در باور به صدق «ب» موجه است. بر اساس تعریف فوق، این گزاره که: «هر آنچه قرمز باشد رنگی است» یک اکسیوم به شمار می‌آید و ممکن نیست آن را بی‌آنکه در باور به آن موجه باشیم بفهمیم. بدین‌سان، ما هنوز نیازمند یک تعریف برای توجیه پیشینی به معنای عام و باز آن هستیم؛ یعنی آن نوع توجیه که انسان می‌تواند توسط آن حتی گزاره‌های پیشینی غیراکسیوماتیک را نیز داخل تعریف پیشینی داشته باشد. چه بسا تعریف ذیل بتواند نیاز مورد نظر را برآورده کند:

شیوه دوم / تقریر دوم: شخص در باور به گزاره «ب» فقط و فقط در صورتی به طور پیشینی موجه است که یا «ب» برای شخص یک اکسیوم باشد یا «ب» را بر اساس یک استدلال که محتوی و روند اثباتی آن برای شخص، اکسیوماتیک است باور داشته باشد.

۳.۲. شیوه سوم برای تعریف پیشینی

فیلیپ کیچر چنین تعریفی را برای پیشینی پیشنهاد کرده است: «دانش پیشینی دانشی است که توسط شواهد تجربی نقض نمی‌شود». کیچر معتقد است اگر تجربه متناوب بتواند علم شخص را از بین ببرد، پس ویژگی‌هایی از تجربه آن شخص وجود دارند که مرتبط با علم آن شخص هستند؛ یعنی آن ویژگی‌هایی که نبودنشان تجربه رایج را به تجربه برانداز تبدیل می‌کند. (Kitcher, 1983, p. 89) طبق نظر کیچر، اگر دلیل تجربی می‌تواند توجیه شخص در باور به گزاره را از بین ببرد، پس توجیه شخص وابسته به نبود آن شاهد تجربی است، البته این نوع نگاه به پشتیبانی یک معرفت و شناخت ممکن است که محل نقد بوده باشد.

۴.۲. شیوه چهارم برای تعریف پیشینی

پاتنم معتقد است دانش پیشینی چنین تعریفی دارد: «باور شخص به گزاره پیشین موجه است اگر و فقط اگر باور شخص به آن گزاره توسط هیچ دلیلی امکان تخریب نداشته باشد». (Putnam, 1983, P. 127) به نظر پاتنم، پیشینی بودن مساوق با یقینی بودن به معنی واقعی کلمه- یعنی واجد بودن صدق ثبوتی و اثباتی - است و دقیقاً همین امر باعث اعتراض آلبرت کازولو به این تعریف شده است: «شرط موجود در تعریف پاتنم، یک شرط پذیرفتنی برای توجیه پیشینی نیست؛ زیرا مستلزم این سخن است که

اگر باور شخص به گزاره صرفاً توسط شواهد غیرتجربی قابل تخریب باشد، در این صورت این باور به صورت پیشین موجه نیست. در حالی که اگر باور شخص به گزاره، تنها مستند به شواهد غیرتجربی بود و اتفاقاً فقط از همان طریق نیز قابل تخریب بود، پس این باور به هیچ وجه مستند به تجربه نیست.» (Casullo, 2003, P. 1)

واضح است که نقد کازولو از منظری خارج از نوع نگاه پاتنم است؛ چراکه کازولو از نظرگاه تعریف اول به نقد تعریف پاتنم می‌پردازد و این نوع برخورد، رویه صحیحی نیست؛ چراکه پاتنم با ارائه تعریف فوق، در واقع به تعریف اول ارادتی نخواهد داشت.

۳. ارتباط بین معرفت پیشینی و ضرورت گزاره

حال که از تعریف معرفت پیشینی فارغ شده‌ایم، می‌توانیم به بحث از امکان پیوند بین معانی ضرورت و معرفت پیشینی بپردازیم. یکی از تمایزاتی که در جنب تقسیم حکم به پسینی و پیشینی ظاهر می‌شود، تقسیم گزاره به ضروری و امکانی است. گزاره ضروری صادق گزاره‌ای است که صادق است و نمی‌تواند کاذب باشد. گزاره ممکن صادق، گزاره‌ای است که صادق است اما می‌تواند کاذب باشد. از تفاوت‌های مهم بین معرفت پیشینی و پسینی این است که ما در قسم معارف پیشینی صرفاً به حمل محمول بر موضوع پی نمی‌بریم، بلکه به ضرورت و الزام این حمل نیز منتقل می‌شویم.

مثلاً در مورد این حقیقت پیشینی که « $5+7=12$ » مسئله فقط این نیست که به واقعیت داشتن این گزاره علم داریم، بلکه می‌دانیم که این گزاره باید واقعیت داشته باشد؛ در این گزاره، ماهیت مفردات موضوع، ما را ملزم بر حمل محمول بر آن موضوع می‌کند و لکن در مورد مثال «این گل زرد است» که مثالی برای حکم پسینی و تجربی است، ما فقط به واقعیت داشتن قضیه بسنده کرده و التفاتی به ضرورت و یا الزام مفاد قضیه نمی‌کنیم و حقیقت این است که نمی‌توانیم ضرورتی را در این گزاره ببینیم؛ واژه «نمی‌توانیم» نباید ما را به سوی عدم توانایی روانشناختی سوق دهد، بلکه مراد این است که واقعیت این گزاره نسبت به وقوع و عدم وقوع مفاد خود یکنواخت است و به عبارت دیگر، در صورت تحقق خلاف مفاد قضیه، تناقضی پیش نخواهد آمد. لذا می‌توان نتیجه گرفت که گزاره‌های پیشینی و غیرمتمکی بر تجربه، قضایای ضروری هستند، برخلاف گزاره‌های تجربی و پسینی که گزاره‌هایی امکانی و محتمل‌الصدق هستند؛ به این معنی که الزامی بر صدق و مطابقت آنها با واقع وجود ندارد. پس مدعا بدین شکل از سوی کانت ارائه شده است که هر معرفت ضروری، پیشینی است و هر معرفت پیشینی نیز ضروری است و لذا رابطه تساوی مصداقی بین آنها حاکم خواهد بود. به طور سنتی بسیاری از فلاسفه بر این عقیده‌اند که هر قضیه پیشینی‌ای ضروری هم هست، زیرا به باور آنها اگر قضیه‌ای ضروری نباشد، باید مأخوذ از تجربه حسی باشد.

کانت گزاره‌های متافیزیکی، علم‌الطبیعه و ریاضی را اساساً به جهت کشف ضرورت در آنها، پیشینی می‌داند: «اگر قرار باشد من قوانین حاکم بر وجود اشیاء را از تجربه بیاموزم، لازم می‌آید این قوانین از آن

حیث که به اشیاء در نفس الامر مربوط است، با قطع نظر از تجربه من نیز بالضرورة حاکم بر آنها باشد؛ اما آنچه در واقع از تجربه مستفاد می‌شود این است که چه وجود دارد و چگونه وجود دارد و هرگز این نیست که باید بالضرورة چنین باشد و نه به نحو دیگری؛ لذا تجربه هرگز نمی‌تواند طبیعت نفس الامر اشیاء را به ما بیاموزد». (کانت، ۱۳۷۰، ص ۱۳۴)

«پیش از هر چیز باید یادآوری کنیم که قضایای حقیقتاً ریاضی، همواره احکامی ماتقدم هستند، نه اینکه احکامی تجربی باشند؛ زیرا قضایای ریاضی ضرورتی دارد که از راه تجربه نمی‌توان بدان دست یافت. ولی اگر دیگران به این امر اذعان نکنند، بسیار خوب، من قضایای خود را به ریاضیات محض محدود می‌کنم که مفهوم آن به خودی خود آن است که تجربی نیست؛ بلکه فقط شناخت محض ماتقدم را در خود دارد». (Kant, 1990, pp. 14-15)

به مقتضای کلام کانت، یکی از مؤلفه‌های تعریف ایجابی از معرفت پیشینی، همین ضرورت موجود در این معرفت است با این توضیح که رویکرد کانت در تحلیل «پیشینی بودن» آن بود که آنچه توجیه را پیشینی می‌کند، استقلال آن از تجربه است. این رویکرد به ما می‌گوید چه چیزی، توجیه پیشینی را به بار نمی‌آورد؛ اما درباره اینکه چه چیز، آن را به بار می‌آورد سخنی با ما نمی‌گوید. بنابراین، ما با این پرسش مواجهیم که چگونه می‌توانیم ارزش صدق یک گزاره را بدون اتکا به تجربه مشخص کنیم؟ یکی از پاسخ‌هایی که به این پرسش داده شده است از راه تمسک به مفهوم «ضرورت» است. به مثال‌های زیر توجه کنید که همگی آنها بر اساس سنت دیرین فلسفی، مثال‌هایی برای «معرفت پیشینی» به شمار می‌آیند:

۱. مجموع ۲ و ۲، مساوی با چهار است.
۲. عدد ۲، یک عدد زوج است.
۳. هر مربعی، چهارگوش است.
۴. هر چیزی که قرمز باشد رنگی است.
۵. هرچه همه آن آبی باشد نقاط سبز در آن نخواهد بود.
۶. برای هر دو گزاره p و q ، اگر p صادق باشد و q کاذب، آنگاه ترکیب عطفی p و q نیز کاذب است.
۷. یا باران می‌بارد یا نمی‌بارد.

گزاره (۱) و (۲) حقایق ریاضی‌اند. گزاره (۳) حقیقتی هندسی است. گزاره‌های (۴) و (۵) مثال‌هایی هستند از آنچه که می‌توانیم آنها را گزاره‌های مفهومی بنامیم و گزاره‌های (۶) و (۷) حقایق منطقی هستند. آنچه در میان همه این گزاره‌ها، مشترک است ضرورت بودن آنهاست. بر اساس این برداشت ایجابی از توجیه پیشینی باید بگوییم ضرورت یکی از مشخصه‌های گزاره‌های پیشینی است. لیکن باید توجه داشت که ضرورت، منبعث از همین ماهیت خاص «پیشینی بودن» است و نه بر عکس؛ یعنی این‌گونه نیست که ضرورت، باعث پیشینی بودن گزاره شود؛ چراکه بطلان این سخن واضح است. هرچند

در تعابیر برخی اندیشمندان چنین مسامحاتی دیده می‌شود؛ مثلاً، استیوپ در مقاله «معرفت پیشینی» می‌نویسد:

«دقیقاً همین امر یعنی ضروری بودن است که «توجیه پیشینی» را ممکن می‌سازد. اگر یک گزاره ضرورتاً صادق باشد آنگاه صرفاً اندیشیدن درباره آن، برای تشخیص صدقش کفایت می‌کند. ... بنابراین، می‌توانیم این تبیین را برای «پیشینی بودن» ارائه دهیم که آنچه گزاره: «هرچه قرمز باشد رنگی است» را پیشینی می‌کند آن است که شما می‌توانید ضرورت آن را درک کنید». (استیوپ، ص ۶۱)

البته همان‌طور که گفته شد، اشکالی ندارد که از عنوان ضرورت، به عنوان دلیل اثباتی شناخت پیشینی استفاده کنیم؛ لیکن آنچه از کلام فوق و مشابه آن استفاده می‌شود، استفاده از ضرورت به عنوان دلیل ثبوتی است که نادرست است و این برخلاف روش اثباتی است که می‌تواند صحیح تلقی شود و کانت نیز از آن بهره برده است.

۴. ارزیابی ملازمه بین پیشینی بودن توجیه و ضرورت گزاره مورد توجیه

تمایز میان حقیقت ضروری و ممکن، تمایز متافیزیکی است و نه تمایز معرفت‌شناختی، چون تنها به شأن و منزلت متافیزیکی حقایق می‌پردازد و ارتباط مستقیم با شیوه‌های شناخت و معرفت پیدا نمی‌کند. از سوی دیگر، مفهوم معرفت پیشینی، مستقیماً یک مفهوم معرفت‌شناختی است و ارتباط مستقیم با منزلت حقایق متافیزیکی ندارد. حال باید بررسی کرد که چه عاملی در معرفت پیشینی نهفته است که باعث ارتباط وثیق آن نوع از معرفت با معرفت ضروری می‌شود. البته با توجه به تفاوت میدانی محل تحقق ضرورت و معرفت پیشین، قطعاً یک حدّ وسط خارج از هر دو، باعث این پیوند خواهد بود و به تعبیر دیگر، این گزاره که «هر معرفت پیشینی، ضروری است» ناشی از تحلیل موضوع و محمول نخواهد بود.

شاید بتوان گفت ملازمه‌ای بین ضرورت و پیشینی بودن توجیه وجود ندارد؛ زیرا تا زمانی که شخص می‌تواند در توجیه باور به یک گزاره کاذب، به طور پیشینی موجه باشد، عنوان توجیه پیشینی مستلزم ضروری بودن حقیقت مفاد گزاره نخواهد بود. از سوی دیگر، این‌گونه نیست که همه حقایق ضروری، پیشین موجه بوده باشند. یعنی این سخن صحیح نیست که لزوماً اگر گزاره‌ای ضروری بود، حتماً می‌تواند به طور پیشینی نیز موجه شود. مثلاً اغلب گفته می‌شود این گزاره که «آب همان ترکیب اکسیژن و هیدروژن است» گزاره‌ای ضروری است، لیکن این گزاره فقط از طریق تجربه قابل توجیه است. یعنی یک گزاره پسینی است؛ همچنین در مثالی مشابه چنین گفته می‌شود که گزاره «ستاره بامدادی همان ستاره غروب است» جمله‌ای با مفاد هوهویت و ضروری است که فقط از طریق شناخت تجربی دست‌یافتنی است.

برخی به نام شک‌گرایان معتدل، منکر ضرورت هر گونه گزاره‌ای هستند، لیکن به طور قطع، درباره گزاره ای مثل $2+3=5$ به صورت پیشین موجه، حکم ضروری می‌کنند. (Casullo, 2003, p. 16)

لیکن معتقدان به این تفاوت که ضرورت، فقط در گزاره‌های پیشینی یافت می‌شود و در گزاره‌های پسینی اثری از ضرورت نیست، به تفاوت موجود در ماهیت پیشینی بودن و پسینی بودن این دو نوع گزاره اشاره می‌کنند؛ چراکه در گزاره‌های پیشینی به جهت اینکه این گزاره‌ها ناظر به امور عقلی محض هستند و با واقع‌گذرای تجربه و عالم حس ارتباط مستقیم ندارند، لذا ثبوت حکم در این گزاره‌ها مشروط به زمان خاصی نیست؛ زیرا زمان و زمانی در محوطه حس و امور حسی معنی می‌یابد و در جایگاه احکام پیشینی نمی‌توان سخن از امور زمانی به میان آورد. بنابراین، آنچه باعث تغییر و زوال در حکم شود، در این‌گونه گزاره‌ها یافت نمی‌شود و از اینجاست که همه قضایای پیشینی، دائمی و ضروری هستند. کانت در این باره چنین می‌نویسد: «درست است که تجربه به ما می‌آموزد که چیزی بدین یا بدان‌سان سرشته شده است، ولی نه اینکه آن چیز نمی‌تواند به‌سانی دیگر باشد. پس در وهله نخست، اگر گزاره‌ای یافت شود که هم هنگام با ضرورت خویش اندیشیده گردد، آن یک داوری پیشینی است». (کانت، ۱۳۶۲، ص ۷۵)

کانت در خصوص منشأیابی برای کشف ضرورت در نحوه ارتباط اجزای گزاره، راه حل شهود را به میان می‌آورد: «خصوصیتی که در تمامی شناخت‌های ریاضی مشهود است، این است که نخست می‌باید مفهوم آن در شهود و به نحو ماتقدم بر تجربه - یعنی در شهودی که تجربی نبوده، بلکه محض است - به تمثیل درآید. از این رو احکام آن همواره شهودی است. از ملاحظه این امر در خصوص ماهیت ریاضیات، قرینه‌ای درباره اولین و مهم‌ترین شرط امکان آن به دست می‌آید و آن اینکه مبنای ریاضیات، باید شهود محضی باشد که در آن، همه مفاهیم ریاضی به نحو انضمامی و در عین حال مقدم بر تجربه ممتل گردد». (همان، ص ۱۱۷-۱۱۸)

«در این عبارت به طور واضح میزان تأثیرگذاری شهود در ماتقدم گردیدن گزاره‌های ریاضی مشخص می‌شود؛ اساساً شهودی بودن قضایای ریاضی است که پایه پیشینی بودن این قضایا گردیده است و چون پیشینی است، وامدار تغییرات زمانی موجود در عالم زمانی نیست و لذا مصون از تغییر است». (همان، ص ۷۸)

۴. انتقادات کریکی بر ملازمه ضرورت و معرفت پیشینی

همان‌طور که گفته شد، ادعای کانت این است که بین گزاره پیشینی و گزاره ضروری، رابطه تساوی مصداقی برقرار است؛ ولی کم‌کم مخالفت‌هایی در این باره ابراز شد و آن را به چالش کشید، چراکه کیان تجربه‌گرایی با این نوع ضرورت‌ها در مخاطره بود. آیر می‌نویسد: «جایی که اصحاب تجربه مواجه با اشکال می‌شوند، مربوط به حقایق منطق صوری و ریاضیات است، زیرا در حالی که تعمیمات علمی به تصدیق همه جایز الخطا است، حقایق ریاضی و منطقی، به نظر همه ضروری و قطعی است. اما اگر اصالت تجربه درست باشد، هر قضیه با مضمون واقعی نمی‌تواند ضروری یا قطعی باشد. (Ayer, 1956, P. 83)

رابطه تساوی مورد ادعای کانت می‌گوید که هیچ مصداقی از گزاره‌های ضروری نیست، مگر اینکه

پیشینی هستند و هیچ گزاره پیشینی نیست، مگر اینکه ضروری نیز هستند. لذا با نقض یکی از این دو گزاره - ملازمه از سوی پیشینی بودن به سوی ضرورت و ملازمه از سوی ضرورت به سوی پیشینی بودن - رابطه تساوی از بین خواهد رفت.

شاؤل کریپکی در نقد اول خود، مدعی است که گزاره‌های پیشینی می‌توانند به نحو ممکن‌الصدق نیز شناخته شوند، پس او ملازمه اول را در این نقد منکر است. کریپکی، به لحاظ اینکه ارائه مصداقی از قضایا که امکانی و پیشینی است می‌تواند این سخن کلی را که هر پیشینی‌ای ضروری هم هست، نقض کند، درصدد ارائه مصداق برآمد. وی در سال ۱۹۸۰ این عقیده را اظهار داشت که برخی از قضایای امکانی پیشینی هستند. او واحد اندازه‌گیری را مثال می‌زند که ممکن است در طول زمان، بر حسب قرارداد، تغییر کند:

«آیا حکم "میلۀ S یک متر طول دارد" حقیقتی ضروری است؟ البته طولش می‌تواند در طول زمان تغییر کند. می‌توانیم تعریف را با مقرر کردن "این زمان" دقیق‌تر کنیم که یک متر طول S در یک زمان تثبیت شده T_1 باشد. حال آیا این صورت حقیقتی ضروری است که میلۀ S در زمان T_1 یک متر طول دارد؟ کسی که فکر می‌کند هر چه به طور پیشینی می‌داند، ضروری است، پس می‌تواند فکر کند که: این، تعریف متر است. بنا بر تعریف، میلۀ S در زمان T_1 یک متر طول دارد. این حقیقتی ضروری است. اما به نظر می‌آید حتی برای کسی که تعریف بیان شده «یک متر» را به کار می‌برد، دلیلی برای این نتیجه‌گیری وجود ندارد؛ چراکه او این تعریف را نه برای دادن معنای آنچه «متر» می‌خواند، که برای تثبیت مرجع آن به کار می‌برد. (در مورد امری تا این حد مجرد مثل واحد طول، مفهوم مرجع می‌تواند ناروشن باشد، اما اجازه دهید فرض کنیم که برای اهداف فعلی به اندازه کافی روشن است). طول مشخصی هست که او می‌خواهد نشانش دهد؛ آن را با خاصیتی عرضی نشان می‌دهد؛ یعنی با اینکه میله‌ای با آن طول وجود دارد، کس دیگری ممکن است همان مرجع را با خاصیت عرضی دیگری نشان دهد. اما در هر صورت، با اینکه او این را برای تثبیت مرجعش برای استاندارد طول به کار می‌برد، باز می‌تواند بگوید «اگر در T_1 این میلۀ S دمای دیگری می‌داشت، در آن صورت میلۀ S در T_1 یک متر طول می‌داشت». خوب! چرا می‌تواند این کار را بکند؟ ... حتی اگر این یگانه استاندارد طول باشد که او به کار می‌برد، تفاوتی شهودی هست بین عبارت «یک متر» و عبارت «طول میلۀ S در T_1 ». عبارت اول قرار است به نحوی صلب، طول خاصی را در همه جهان‌های ممکن نشانگری کند؛ طولی که در جهان واقع از قضا طول میلۀ S در T_1 است.

از طرف دیگر، «طول میلۀ S در T_1 » هیچ چیزی را به نحوی صلب نشانگری نمی‌کند. اگر فشارها و کشش‌های گوناگونی بر میله اعمال شده بود، می‌شد در بعضی وضعیت‌های خلاف واقع درازتر باشد و در بعضی کوتاه‌تر ... اگر مقدار مفروضی حرارت به آن داده شده بود، طولش به فلان و بهمان مقدار اضافه می‌شد. (کریپکی، ۱۳۸۱، ص ۶۱ - ۶۲)

توضیح مثال به این شکل است که شخصی معرفت دارد به اینکه S در زمان معینی یک متر طول

دارد، درحالی که S یک میله معینی در پاریس است. کریپکی مدعی است اگر شخصی میله S را برای تعیین مصداق واژه «یک متر» به کار گیرد، آنگاه وی به خاطر همین نوع خاصی از تعریف، به نحو پیشینی می داند که S یک متر طول دارد. با این وجود، این حقیقت که S یک متر طول دارد، به وضوح حقیقتی ممکن است؛ چراکه طول میله S همواره ثابت نیست و ممکن است در اثر حرارت و انبساط و یا شرایط دیگر تغییر کند. بر این اساس، کریپکی استنتاج می کند که می بایست معرفت پیشینی به برخی حقایق ممکن را بپذیریم. به عقیده وی «پیشینی بودن» به معنای این است که گزاره ای خاص، توجیه تجربی ندارد، و این غیر از «ضروری بودن» است. (ر.ک. : لاریجانی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۰؛ کریپکی، ۱۳۸۱، ص ۵۴ و ۵۷، Moser, 1987, P. 5, 1998).

پاسخ به نقد اول کریپکی

به نظر می رسد مثال کریپکی نمی تواند مثال نقض باشد؛ زیرا وقتی قرارداد می شود که «طول میله S در زمان T یک متر است» آیا در وقت قرارداد، این گونه قرار داده شده که " طول میله S در زمان T در همه جهان های ممکن یک متر است" یا اینکه چنین قرار داده شده که «طول میله S در زمان T در جهان فعلی یک متر است»؟ اگر قرارداد به صورت اول تنظیم شده است، علم ما به اینکه طول میله S در زمان T یک متر است، علم پیشینی ضروری است؛ زیرا معقول نیست در عالمی از عوالم با فرض شکل قرارداد فوق، طول میله S در زمان T یک متر نباشد؛ یعنی با وجود چنین شکلی از قرارداد، نفی یک متر بودن از میله، تناقض آمیز است.

لیکن اگر قرارداد به صورت دوم تنظیم شده باشد، می توان گفت گوینده ای که بعد این قرارداد می گوید: «طول میله S در زمان T یک متر است» چه مقصودی از گفته خود دارد؟ آیا مقصود وی آن است که طول این میله در زمان T در همه عوالم ممکن، یک متر است یا فقط در این عالم؟ اگر احتمال اول مطرح شود باید گفت علم ما به این سخن نه پیشینی و نه ضروری است؛ زیرا مستند سخن گوینده، چیزی بیش از قرارداد نبوده و محتوای قرارداد، یک متر بودن میله در جهان فعلی است و اگر مقصود گوینده از گفته خود، احتمال دوم بوده باشد، آنگاه گزاره گفته شده، ضروری پیشینی است. زیرا معنی ندارد که با فرض اینکه طول میله مورد نظر در زمان T یک متر است، گفته شود ممکن است این چنین نباشد. (کریپکی، ۱۳۸۱، ص ۳۵)

البته مخالفت با کانت در ملازمه بین ضرورت و پیشینی بودن در نقد اول، صرفاً از راه ارائه نقض در مورد معرفت پیشینی امکانی بوده است، حال آنکه منتقدان از راه نقض به معرفت پسینی ضروری نیز می توانند ناقض تلازم بین پیشینی و ضرورت شوند که کریپکی در نقد دوم خود چنین رویه ای را اتخاذ کرده است.

نقد دوم کریکی

وی در نقد دوم خود چنین بیان می‌کند که اگر باور شما به یک گزاره، بر اساس وثاقت توجیه شود آنگاه توجیه شما در باور به آن گزاره، پسینی خواهد بود. بنابراین، اگر اعتماد به وثاقت بتواند ما را در پذیرفتن یک گزاره ضروری موجه کند آنگاه ممکن است ما در باور به حقایق ضروری از «توجیه پسینی» برخوردار باشیم. لیکن ملازمه دوم - ملازمه از سوی ضرورت به سوی پیشینی بودن - چنین امکانی را برای ما مجاز نمی‌شمارد.

پاسخ نقد دوم

استیوپ در پاسخ به این اشکال می‌نویسد:

«اما در پاسخ به دلیل اخیر، می‌توانیم این نکته را مطرح کنیم که وقتی گزاره خاصی را مد نظر قرار می‌دهیم باید بین جمله‌ای که بیانگر آن گزاره است و خود گزاره که توسط آن جمله بیان می‌شود فرق بگذاریم. اجازه دهید جمله‌ای که یک قضیه منطقی را بیان می‌کند «فرمول» بنامیم. وقتی شما از قول فردی معتبر و کارشناس رشته منطق، درمی‌یابید که یک فرمول خاص درست است، این اشکال پیش می‌آید که آنچه شما در باور به آن، موجهید، فرمولی است که یک حقیقت را بیان می‌کند. اما شما در باور به خود آن حقیقت، موجه نیستید؛ زیرا که واقعاً آن را نفهمیده‌اید.

اما اینک باید بپذیریم که فرمول‌هایی منطقی وجود دارند که صدق آنها را فقط منطق‌دانان بسیار برجسته می‌توانند دریابند؛ در حالی که مردم عادی حتی نمی‌توانند گام‌های اولیه را برای فهم معنای آن بردارند. اگر کلام یک منطق‌دان برجسته را درباره صحت یک فرمول این چنینی بپذیریم در این صورت ما در باور به صدق آنچه فرمول مذکور بیان می‌کند موجه نیستیم، بلکه صرفاً در باور به اینکه یک فرمول معین، حقیقتی را بیان می‌کند موجه خواهیم بود». (استیوپ، ۱۳۸۳، ص ۶۳)

لکن همو به این پاسخ خود، اشکال وارد ساخته و لذا اشکال کریکی را دوباره زنده می‌کند:

«اما این پذیرفتنی نیست که هرگاه ما به صدق یک فرمول، بر اساس وثاقت یک فرد باور داشته باشیم، مطلب از همین قرار باشد. بنابراین، اشکال مزبور، امکان «توجیه پسینی» را برای باور به یک حقیقت ضروری، رد نمی‌کند. برای مثال، حدس گلدباخ را در نظر بگیرید که می‌گوید: «هر عدد زوج بزرگ‌تر از ۲، مجموع دو عدد اول است». اگر حدس گلدباخ درست باشد آنگاه ضرورتاً صادق است و اگر هم کاذب باشد، کذب آن ضروری است». (کریکی، ۱۳۸۱، ص ۳۶)

اما واقعیت آن است که ما نمی‌دانیم حدس گلدباخ درست است یا خیر؛ چراکه تاکنون کسی موفق به اثبات یا رد آن نشده است. حال فرض کنید یک ریاضیدان برجسته و نابغه بتواند اثبات کند که حدس گلدباخ درست است و به خوبی آن را تبلیغ کند، و در نتیجه، جامعه ریاضیدانان متقاعد شوند که اثبات این حدس، חדشه‌ناپذیر است. در این حالت باید به این پرسش پاسخ دهیم که: آیا در این شرایط، در باور به خود حدس گلدباخ موجهیم یا صرفاً در باور به گزاره زیر؟

(۱) جمله «هر عدد زوج بزرگتر از ۲، مجموع دو عدد اول است» بیانگر یک حقیقت است. می‌توانیم به طور معقول استدلال کنیم که کسی که معنای عدد زوج، عدد اول و جمع دو عدد را می‌داند به طور کاملاً مطلوب معنای حدس گلدباخ را می‌فهمد. اگر چنین باشد ما در این مورد، نه تنها در باور به گزاره (۱) موجهیم بلکه در باور به حدس گلدباخ نیز موجه به شمار می‌آییم. بدین‌سان اگر ما با استناد به اعتبار و وثاقت شخص منطقدان، دریابیم که حدس گلدباخ صادق است پس باید در باور به یک حقیقت ضروری، از توجیه پسینی برخوردار باشیم. (استیوپ، ۱۳۸۳، ص ۶۴)

تأثیر تفاوت بین درک ضرورت و خود ضرورت در پاسخ به اشکال کریکی

استیوپ در ادامه سخن خود، به تفاوت بین اخذ «ضرورت» در تعریف پیشینی و اخذ «درک ضرورت» در تعریف پیشینی تأکید می‌کند؛ وی معتقد است علاوه بر این، اخذ درک ضرورت و فهم آن در تعریف پیشینی بودن به جای خود ضرورت این فایده را نیز خواهد داشت که امکان توجیه پسینی را برای باور به حقایق ضروری، مجاز خواهد دانست؛ زیرا اگر کسی به یک حقیقت ضروری، بر اساس وثاقت و اعتبار شخص دیگری باور داشته باشد آنگاه او به آن حقیقت - بی‌آنکه درک کند که آن به طور ضروری صادق است و به تعبیر دیگر بدون آنکه چرایی ضرورت را بفهمد - باور دارد. اگر شما حدس گلدباخ را بر اساس سخن شخص معتبری که به شما گفته است آن یک حقیقت ضروری است، باور کرده باشید آنگاه شما یک حقیقت ضروری را باور کرده‌اید بدون آنکه ضرورت آن را درک کرده باشید. از این رو، بر اساس این روش، توجیه شما برای باور به حدس گلدباخ، پسینی خواهد بود. (همان)

لیکن وی نقدی برای این فرضیه نیز بیان کرده که محصل آن چنین است که درک اینکه گزاره P ضرورتاً صادق است مستلزم آن است که دست کم باور داشته باشیم که گزاره P ضرورتاً صادق است. اما به نظر می‌رسد ممکن است به یک گزاره باور داشته باشیم و این باور ما به طور «پیشینی» موجه باشد بی‌آنکه باور داشته باشیم که گزاره مزبور ضرورتاً صادق است. در نتیجه، اگر ما توجیه پیشینی را بر اساس درک ضرورت یک گزاره تعریف کنیم آنگاه تعریف ما، بسیار بسته به نظر می‌رسد و به اصطلاح جامع افراد نخواهد بود. (همان)

۶. آیا معرفت پیشینی از طریق شواهد تجربی ابطال می‌شود؟

چرا هر چیزی که به طور پیشینی توجیه شده، توسط ملاحظات تجربی - و نه صرفاً پیشینی - الغاء نشود؟ اگر ما در اعتقاد به اینکه ضرورتاً همه الف‌ها، ج هستند، به نحو پیشینی موجه شویم چرا مشاهده ما در مورد یک الف که ج نبوده است، نمی‌تواند آن توجیه را الغاء کند؟ برخی شاید حتی ادعا کنند که بعضی موارد شبیه این مثال عام فوق‌الذکر اتفاق افتاده است؛ به این دلیل که آنها خواهند گفت که: الف. کانت در اعتقاد به اینکه هر واقعه‌ای علتی دارد به طور پیشینی موجه بود، اما به دلیل تحولات در فیزیک هسته‌ای، ما در پذیرش آن موجه نخواهیم بود.

ب. اینکه یونانیان در پذیرش هندسه اقلیدسی به طور پیشینی موجه بودند، لیکن ما به دلیل پیشرفت‌های کیهان‌شناختی در پذیرش آن موجه نخواهیم بود.

چرا تصور شده است که هر گزاره‌ای که به صورت پیشینی توجیه شده باشد، دلالت می‌کند بر اینکه یا شخصی که دارای آن نوع از معرفت است محقّ در نادیده گرفتن اطلاعات تجربی است و یا اینکه برای او دائماً عقلایی است که به آن گزاره فارغ از آنکه شواهد تجربی بر چه وضعی باشند باور داشته باشد؟

پاسخ به این سؤال ریشه در ماهیت پیشینی بودن دارد؛ توجیه پیشینی باید مستقل از تجربه باشد که این سخن دلالت بر این دارد که این نوع توجیه باید مستقل از شواهد تجربی باشد. لیکن تفسیر دیگری از استقلال هست که دلالت ندارد بر اینکه شخص محقّ است بر اینکه شواهد تجربی را نادیده بگیرد و یا اینکه توجیه او باقی خواهد ماند فارغ از آنکه قرائن تجربی چه بگویند.

فرض کنیم مستقل بودن توجیه از تجربه به سادگی این معنی را دهد که منابع تجربی نمی‌توانند این نوع معرفت را تأمین کنند و این معنی را نیز بدهد که فقط منابع غیرتجربی می‌توانند این نوع از معرفت را مهیا کنند. این تلقی، مقتضی این دیدگاه نخواهد بود که شواهد تجربی ناتوان از الغاء معرفت پیشینی هستند. بله این ناتوانی گاهی ممکن است و آن در جایی است که شواهد تجربی در مورد گواهی منابع غیرتجربی، ساکت و بی‌طرف باشند. لیکن این سخن دلالت ندارد بر اینکه توجیه پیشینی باقی خواهد ماند حتی آنجایی که شواهد تجربی ساکت نیستند.

فرض کنید انسان‌ها صرفاً شنوایی و لامسه داشته باشند، آن‌گونه که خفاش‌ها چنین هستند. شخصی ممکن است صادقانه ادعا کند که معرفت موجه مبتنی بر حس شنوایی، موردی است از توجیه که مستقل از لمس است؛ زیرا لمس نمی‌تواند هر توجیهی را برای هر باوری تأمین کند. لیکن این ادعا دلالت ندارد بر این سخن که توجیه شنوایی محور بر چنین باوری، غیر قابل الغاء توسط قوه لامسه است. توجیه پیشینی می‌تواند مستقل از تجربه باشد بدون اینکه قابل الغاء توسط تجربه نباشد؛ زیرا برای چنین توجیهی محتمل است که در برخی موقعیت‌ها صرفاً توسط شواهد غیرتجربی برقرار شود ولو آنکه در موقعیتی دیگر همان دلیل غیرتجربی، مغلوب شاهدهی تجربی شود. ممکن است چنین گفته شود که تا زمانی که توجیه پیشینی، قابل ابطال توسط شواهد تجربی باشد، هنوز به طور کامل، مستقل از تجربه نشده است. لیکن پاسخ این نقد آن است که چنین توجیه پیشینی‌ای - علی‌رغم قابل الغاء بودن توسط شواهد تجربی - از مسیری که مدّعیات تجربی به دست می‌آیند، اخذ نشده است.

پس ممکن است سه نوع گزاره موجه را از هم تفکیک کنیم:

(۱) گزاره‌هایی که توجیهشان کاملاً مستقل از تجربه است. یعنی هم در مآخذ تکون و هم در منشأ

ابطال از مسیر تجربه عبور نمی‌کنند.

(۲) گزاره‌هایی که توجیهشان از تجربه برنخاسته است، هرچند قابلیت ابطال توسط تجربه را دارند.

(۳) گزاره‌هایی که توجیهشان وابسته و برخاسته از تجربه است.

توجیه پیشینی می‌تواند هم بر مورد اول و هم بر مورد دوم اطلاق شود؛ لیکن در این صورت، ضرورت مأخوذ در گزاره‌های پیشینی، به‌خطر خواهد افتاد. (BonJour, 1998, P. 121)

پاسخ: به نظر کانت، پاسخ به این سؤال نیازمند دقتی عمیق در پشتوانه گزاره‌های پیشینی و منشأ اخذ آنهاست؛ همان‌طور که گفتیم منشأ گزاره پیشینی، دنیای عینی و محسوس نیست، بلکه ذهن در فرآیندی که شرح آن نیاز به مقاله‌ای جداگانه دارد، به دور از عالم حسی و با عبور از کانال فاهمه و عقل، می‌تواند به تناسب هر کدام از دو معبر، به گزاره‌های پیشینی نایل شود.

حال معلوم می‌شود که اگر خاستگاه گزاره‌ای، تجربه نبود، تنها زمانی آن گزاره می‌تواند افول کند که منبع و منشأ برقراری آن گزاره، افول کند و این سخنی بدیهی و واضح است. (کانت، ۱۳۶۲، ص ۷۵ و ۷۸)

البته واضح است که منبع و پشتوانه به لحاظ معنایی، غیر از مؤید و یا ناقض است و به لحاظ مفهومی، ملازمه‌ای بین این دو حیطة - منبع از یک سو و ناقض و مؤید از سوی دیگر - وجود ندارد، لیکن با استدلال مذکور می‌توان به این نتیجه رسید که ناقض، فقط و فقط باید از سنخ منشأ بوده باشد.

۷. نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد این فرضیه که گزاره پیشینی، ضروری نیز هست، سخن صحیحی است و این ملازمه به دلیل آن چیزی است که پیشینی بودن نیز به همان دلیل ممکن شده است، یعنی شهود. اگر این سخن مورد تأمل کافی قرار گیرد، معلوم خواهد شد که همان‌طور که گزاره پیشینی نمی‌تواند به تجربه تکیه کند، همچنین ممکن نیست که ناقض تجربی بتواند آن را نقض کند. لیکن چه بسا این سخن را بتوان پذیرفت که اگر گزاره پیشینی، مسیر صحیح خود را در توجیه طی کرده باشد و در این مسیر با مغالطه آمیخته نشده باشد، آنگاه امکان ندارد ناقض تجربی داشته باشد و در صورت وجود نقض تجربی، معلوم خواهد شد که گزاره پیشینی در مسیر ابتدایی و ورودی خویش - یعنی مسیر توجیه - دچار خلط و مغالطه است و به اصطلاح می‌توان نقض تجربی را نشانه و اماره بر نادرستی توجیه دانست؛ این سخن شبیه روش حکما در ردّ یک استدلال است که گاه با نمایان کردن اشکال موجود در استدلال - از قبیل عدم تکرار حدّ وسط و یا مغالطه اشتراک لفظ و ... - به ابطال استدلال می‌پردازند و گاه با ارائه مثال نقض؛ گویی که اگر استدلال صحیح بود، نباید مثال نقض می‌داشت.

فهرست منابع

۱. استیوپ، میتاس، ۱۳۸۳، «معرفت پیشینی»، در: مجله ذهن، ش ۲۰.
۲. کانت، ایمانوئل، ۱۳۶۲، *سنجش خرد ناب*، میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، امیرکبیر.
۳. ———، ۱۳۷۰، تمهیدات، غلامحسین حدادعادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

۴. کریپکی، شاؤل، ۱۳۸۱، *نام‌گذاری و ضرورت*، کاوه لاجوردی، تهران، هرمس.
۵. لاریجانی، محمدصادق، ۱۳۸۵، *فلسفه تحلیلی ۳: دلالت و ضرورت*، قم، نشر مرصاد
۶. مینار، ل.، ۱۳۷۰، *شناسایی و هستی*، علی‌مراد داوودی، تهران، دهخدا، چاپ سوم.
۷. هاسپرس، جان، ۱۳۷۰، *درآمدی بر تحلیل فلسفی*، سهراب علوی‌نیا، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب.
۸. یوینگ، ای. اچ.، ۱۳۷۸، *پرسش‌های بنیادین فلسفه*، محمود یوسف ثانی، تهران، حکمت.
9. Ayer, A. J. , 1956, *The problem Of Knowledge*. Penguin Books
10. Bonjour , Laurence , 1998 , *In defense of pure reason* , Cambridge University Press
11. Casullo, Albert, 2003, *A Priori Justification*, Oxford, Oxford University Press.
12. Craing, Edward, 1998, *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, London, Routledge.
13. Chisholm, Roderick, 1989, *Theory of Knowledge*, 3rd ed., Englewood Cliffs, N. J. Prentice Hall.
14. Hamlyne, D. w., 1967, "A Priori", in: *encyclopedia of PhilosoPhy*, vol 1 and 2, ed. Paul Edwards, New York, Macmillan Pablishing co.
15. Putnam, Hilary, 1983, "Analyticity and Apriority: Beyond Wittgenstein and Quine," in: *Realism and Reason*, Philosophical Papers, Vol. 3, Cambridge, Cambridge University Press.
16. Kant, Immanuel, 1990, *Critique of Pure Reason*, Encyclopaedia Britannica.
17. Kitcher, 1983, *The Nature of Mathematical Knowledge*, New York, Oxford University Press.
18. Moser, Paul, 1987, *A Priori Knowledge*, Oxford, Oxford University Press.
19. Paton, H. J., 1968, *Kant's Metaphysic of Experience*, London. Lightning Source Inc
20. Plantinga, Alvin, 1993, *Warrant and Proper Function*, New York, Oxford University Press.